

تاریخ منظوم زجاجی

کتابی مهم در کتابخانه مولانا فضل صدقانی واقع بانه ماری پشاور موجود است ، که از جمله نسخ نادره خطی این کتب خانه شخصی بشمار می آید ، و این مکتبه دارای نسخ کمیاب پارسی و عربی و پشتو است . ظاهر آموزرخین و ارباب تذکره و کتب شناسان و ارباب فهارس اروپائی از وجود چنین کتابی خبر نداده اند ، این کتاب به قطع بزرگ (۲۵×۳۳) سانتی متر بر کاغذ خوقندی قدیم و ستبر بخطی نوشته شده ، که در حدود هزار هجری موجود بود ، و نمره (۱۰۱) کتب تاریخی آن کتب خانه را داراست ، و تعداد صفحات آن (۳۶۰) است ، که در هر صفحه ۳۱ سطر و در هر سطر سه بیت دارد ، و تعداد ابیات آن در حدود سی و دو هزار باشد ، و نظیر ظفر نامه حمدالله مستوفیست ، که چندی بعد از این کتاب و گویا به تبع آن منظوم گردیده و نسخه واحد آن در موزه برطانیه موجود است .

کتاب حاضر از وقایع عهد بنی امیه آغاز یافته ، و تمام حوادث تاریخی را بدوران امویان و عباسیان تا خروج مغل و سقوط خلافت بغداد ، بشمول تمام سلسله های شاهان ماوراءالنهر و خراسان و ایران و نیز احوال شاهان عجم را (طوری که فردوسی نوشته) منظوم داشته ، و دیدید می آید این نسخه جلد دوم کتابت است که از بدو اسلام و بعثت آغاز یافته ، و جلد اول آن حاوی احوال حضرت پیغمبر و غزوات پیغمبری و دوره خلافت راشدین تا خروج بنی امیه بوده است ، زیرا زجاجی ناظم کتاب باین مقصد اشارتی کرده گوید:

زمن گشت دست فصاحت قوی	بیرداختم دفتر پهلوی
زمن زنده شد نام شاهان پیش	بگفتم ز هر شاه برجای خویش
ز اول که اصل سخن ساختم	ز آل بیمیر بیرداختم
ز باران و اصحاب پاکان پیش	بگفتم سخن جمله برجای خویش
ز مروان بنان گفته ام بیشتر	سخنهای موزون زیبا و تر
ز عباسیان هم پایان رسید	نشاید بیساده بیابان برید
مرا خاطری هست نرم و روان	شدم پیر و دارم دلی نوجوان
بگویم ز عهد کبیر مرث باز	سخن مختصر تا نگرود دراز (ورق ۱۲۷)

گویا شاعر تاریخ عمومی را تا عهد خود (سلطنت اولاد چنگیز) در دو جلد ضخیم در حدود شصت هزار بیت منظوم داشته ، که اینک جلد دوم کتاب اودردست است ، و از جلد اول و آغاز کار او خبری نداریم . از نام شاعر و کتاب سراغی بدست نمی آید ، فقط شخصی با سواد این کتاب را گویا بمدائز سال هزارم هجری خوانده و بران برخی حواشی مفید تاریخی نوشته است ، بر ورق اول آن یادداشت ذیل را با خطی زیبا نوشته است ، «اول کتاب افتاده بود ، ندانسته میشد که مصنف کیست ؟ روزی فرهنگ جهانگیری در لغت هم آورد دیده شد ، که نظیر آورده از حکیم زجاجی ، بعده دانسته شد که این کتاب زاده طبع حکیم زجاجی مادح صاحب دیوان صدرالدین زنجانی بوده . این یادداشت محسی بصیر هدایت کرد ، و من از تصفح زیاد در خود کتاب نیز نام زجاجی را در مدحی یافتم ، که شاعر حسب عادت در موارد متعدده کتاب از مدوح خود بعنوان (مدح مخدوم جهان اعز الله انصاره) که شمس الدین محمد جوینی باشد میکند ، اینک همان ابیات :

فلک رفعتا بخت یار تو باد (۱) مراد جهان درکنار تو باد
چو در مجلس آرند پیش تو جام ز زجاجیت یاد بادا مدام
ز غم بر درونت غباری مباد ترا بردل از غصه باری مباد

این نسخه درهند نوشته شده، و برورق آخر (۱۸۰) آن این الفاظ ثبت است « تم انکتاب بعون الملك الوهاب فی سنه (۱۹۲) من هجرة النبوه فی مستقر الخلافه اکبر آباد» و ازین برمی آید که کاتب آن هندی بوده، و بنابراین از اغلاط فراوان مملو است، و از رویه خط و غیره توان یافت که عدد سنه فوق (۱۰۹۲ هـ) است، که دوره اودنگریب عالمگیر باشد در هند.

از مطالعه فرهنگ جهانگیری که جمال الدین انجو در دربار مغولیه دهلی نوشته پدید می آید که نستختی ازین تاریخ در دست مؤلف فرهنگ مذکور بوده، زیرا در موارد متعدد، اشعار زجاجی را بطور نظیرو سنده ادبی می آورد، مثلا درلغت پتیربمعنی مکرره طبیعت،

بین میروم زین بتیری سرای نماند جهان نام ماند بجای (۲)
درلغت جرد بمعنی زخم دار،

جرد بود لیکن قوی دست و پای برفتن بدی همچو یر های (۳)



اکنون میرویم که از خود کتاب راجع به ناظم آن معلوماتی بدست آوریم و پیدا گردانیم که ممدوحین و معاصرین او کیانند؟ و کتاب را در کجا و بنام کی نوشته و اهدا کرده است؟ زجاجی بعد از ختم احوال دوره خلافت مستکفی عباسی فصلی را در شرح احوال قایل انشاد و مطابق علم نجوم زایجه خود را نظم میکند، و ازان پدید می آید که در علم نجوم دستی داشته، اینک ایاتی ازین شرح حال که ازان بزندگی شاعر پی توان برد،

چومن از عدم آمدم در وجود	عدم آفرین گوی شد بروجود
ز تاریخ برشش صد افزود هشت	فراوان شکفتی بسر برگذشت....
چو شد سال من پنج ای کامیاب	ز مهلم سوی مکتب آورد باب
یک سال قرآن بیاموختم	چراغی زدانش برافروختم
چومن به شدم باب رنجور شد	از و خواب و آرام دل دور شد
کشید آن جوانمرد ششماه رنج	بفرجام شد زین سرای سینج
بسی رنج دیدم بسرگک پدر	بریدند من بنده را بال و یر....
یس ازوی سرا مهربانی نبود	همان گله را سرشباتی نبود
بیاموختم صنعت باب خویش	نبردم بر هر تنی آب خویش
بدانش چو آن کار بشناختم	ز سنگ و گبه گوهری ساختم
که شد زان گهر روشنائی پدید	زمن هر تن آنرا بجان میخرید
رسیدم بعد بلوغ از	سرا پایه شد به پیش سران
دلیم مهر اشعار در جان گرفت	رخم رنگ یا قوت و مرجان گرفت
هوس کردم این شعر پرداختن	ز جوهر چنان جامها ساختن
دو صنعت سرا زین میان دست داد	یکی آب و آتش دوم خاک و باد

(۱) در اصل بخلط نوشته شده: فلک رفعت بخت - مرا در جهان . (۲) صفحه ۲۶۲ .

(۳) صفحه ۲۲۶ ج ۱ فرهنگ جهانگیری طبع لکهنو هند .

رسانیدم این هر دو صنعت بماه
 تنا گستر شهر یاران شدم
 ملك صدردين درجهان شاه شد
 زدست ودلش كان زر يافتم
 بدرگاه او شعر گویان بُدند
 مرا از همه نيڪتر داشتی
 روان ملك صدردين شاد باد
 مبرآء این چرخ پیوند او
 درین پادشاهی باقبال و بخت

به تصریح وی تولدش (۵۶۰۸هـ) و پیشه او هم بزعم غالب شیشه‌سازی و شاعری بوده که تخلص «زجاجی» هم مبنی بر همین پیشه خواهد بود، و بیت «زسنگ و کیه گوهری ساختم» نیز دال بر همین معنی است، و شاید که پدرش هم همین پیشه را داشت. زجاجی بسن پیری رسیده و در اشعار خود مکرراً از پیری خود یاد میکند، مثلاً داستان سقوط آل مروان را بعر «۶۸» سالگی نظم کرده در آنجا که گوید:

بیرداختم زال مروان کنون
 چو دارم دلی یاک و طبعی روان
 چو شد سال گوینده بر شصت و هشت
 بلی چرخ گردنده ام پیر کرد
 بیکنجای نشانند چرخم ز یای
 چو بیدی شد از سرو بالای من

از بیت اخیر پیداست که مسکن او در سن پیری و انزوا جایی بوده بنام چرنداب، چنانکه در جای دیگری نیز گوید:

مزار چرنداب جای منست
 یسکی جای دارم چو خلد برین
 مقامی لطیفست و آبی روان
 اگر کس نیاید به پیرانم
 بیکنم کنم عقد صد دانه دُر
 چو خواهم بیگرورز بیتی هزار

این چرنداب مسکن ایام پیری و انزوی شاعر همان جائیست که بقول و صاف مقابر صاحب دیوان جوینی و اولادش هم در آنجاست (هر دو برادر و هفت پسر) و از جاهای روح‌انگیز تبریز بشمار میرود، و و صاف قصبه غرائمی را که یکی از فضایل عصر در آن مزار نصب کرده بود می‌آورد بمطلع «یا چرنداب من مقابر تبریز» (۱)

از اشعار وی پدید می‌آید، که زجاجی فرزندی ادیب و نیکخوی داشته و نام او سلیم بوده و اگر همین بیت را سند قرار دهیم، باید نام خود زجاجی «نصر» باشد، چنانکه بعد از داستان مأمون، بمدح محمد جوینی رجعت کرده و بیتی چند در حق فرزند خود گوید، که این ابیات از آنجاست:

سخن را بگردون بر افراختم
 گرازان بنازم بدین کوه و دشت
 اگر بای جان در نیاید بستگ
 ز بونتر شود خاطر شاطرم
 دهم من بفرزند دلبنده جای
 زشادی نماند . . . بدست
 نبینی چنو در جوانان عصر . . .
 شوم بر سیه ر فنا تیز سیر
 بجای آورد عهد و سوگند من

زدانش کند گرم هنگامه را (ورق ۶۷)

زجاجی در موارد مختلف کتاب از مباحث تاریخی ، بمدح گریزمیکند ، و مدوحین او دو نفر وزیر
 معروف اوایل دورهٔ مغلانده ، اول خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی (مقتول ۴ شعبان ۶۸۳)
 و دوم صدر جهان خواجه صدرالدین احمد خالدی زنجانی (مقتول ۵۶۹۷) اینک نمونه‌ای از مدایح او :

متاع نکوئی در انبار کرد
 ز کس هیچ نسته بمردم بداد
 کزان به بگیتی متاعی ندید
 کزوفته و ظلم بینم نهان
 بنند بلا ظالمانرا بیست
 زمانه بعمر تو آباد باد
 بدانندیش را سوی توره مباد
 که بخت جوان داری و هقل پیر
 ترا یار شد کردگار جهان
 که یارد بتزوت سخن ساختن
 زمین و زمان زیر فرمان تست
 کند بر تو چرخ جوان آفرین

زبند جهان جانت آزاد باد (ورق ۳۹)

مدوح دیگر او ملک صدرالدین زنجانیست ، که در حیات شاعر از جهان رفته و شاعر با حسرت
 و نیکوئی از وی یاد کند ، و روایتش را از خدا شاد خواهد . مثلاً :

که نیکو بد از فضل او کار من
 نشاندی شب و روز
 دمی از خودم دور نگذاشتی
 برویم در کام بگشاده بود . . .
 بمن بر سیه شد سراسر جهان . . .
 نبودم پس از وی یکی روز شاد
 روان تو بر دیگر اندازه باد

بدین نیکوئی دفتری ساختم
 اگر بگذرانم من از شصت و هشت
 بیافم همی جامهٔ هفت رنگ
 و گرزانکه سستی کند خاطر م
 و گردست . . . در آرد زیای
 سیارم بدو آنچه دارم بدست
 سلیمست فرزانه فرزند نصر
 اگر من نمانم درین کهنه دیر
 بر آنم که فرزانه فرزند من
 پس از من ببرد از این نامه را

خنک نامداری که چون کار کرد
 بیاراست گیتی بعدل و بداد
 بسیم و بزر نام نیکو خرید
 بدانسان که صاحبقران جهان
 چو بگشاد عدلش درین ملک دست
 محمد جوینی (۱) دلت شاد باد
 ز نیکو دود دست تو کوتاه مباد
 محمد جوینی توئی آن وزیر
 زرای توشد راست کار جهان
 تو دانی سخن نغز برداختن
 سخا و سخن زیور جان تست
 بشام تو نازد زمان و زمین
 محمد جوینی دلت شاد باد

ملک صدردین بود سردار من
 مژا بر فلک برده بود از کرم
 بقایت رهی را نکو داشتی
 مرا میری شاعران داده بود
 چو آن شاه در برده شد ناگهان
 مرا سرگک شه داغ بردل نهاد
 ملک صدردین روح تو تازه باد

(۱) در اصل بلفظ نوشته شده : محمد جوینی .

میان بهشت برین جای تو برحوض فردوس ماوای تو (ورق ۵۹)
ذکر همین صدرالدین وقتیکه کیوک خان ارغون را جهاننداری میدهد ،

سرافراز ارغون ، ملک صدردین	برفتند نزدیک خاقان چین
شهنشاه گیتی بارغون سپرد	بدو داد فرمان و با خود ببرد
کیوک جهاندار فرمان بداد	بارغون با دانش و عدل و داد
بدان نامبردار مرد دلیر	سپردندسد بائیزه سر بشیر
زدرگاه با ناز گشتند باز	ملک صدر دین ، میر ارغون بتاز
بعد خراسان فراز آمدند	وزانجا به تبریز باز آمدند (ورق ۱۳۳)

معاصرت زجاجی با صدرالدین زنجانی ، زیادت سنین عمرشاعرا را میرساند ، زیرا میدانیم که
بقرار ایبات فوق ، شاعر مرک خواجهر را درک کرده ، و چون خواجه در (۶۹۷ هـ) مقتول شده ، پس
حیات شاعر تا همین سال یقینی است ، و طوریکه خود شاعر تصریح کرده ، که ولادت او (۶۰۸ هـ) بود ،
پس درسال قتل ممدوح خود (۸۹) سال عمر داشت .

قیمت ادبی این کتاب منظوم زجاجی متوسط است ، و شعروی در آثار این دوره درجهٔ میانه را
داراست ، و اگر این نسخه از طرف کاتب ، درحین استنساخ مسخ نمیشد ، و غلطهای زیادی نمیداشت
و مکمل می بود ، البته از آثار خوب گم شدهٔ پارسی بشمار میآید ، ولی چنین بنظر میآید ، که اوراق
کتاب وقتی از هم ریخته ، و بعد از آن بدون رعایت ترتیب بهم دوخته شده و این علاوه بر نقصی است ،
که از طرف کاتب جاهل دراصل کتاب وارد شده ، و برخی از ایبات را قطعاً ننوشته است . از حیث وقایع
تاریخی کتاب ما سرشار است ، و وقایع مشهور قبل از مغول را دربر گرفته و مخصوصاً حصه ای که بزمانه
بعد از خروج چنگیزخان تا عهد ناظم تملق دارد مقتنم تر خواهد بود ، زیرا وقایع معاصر مؤلف است .
اینک بطور نمونه چند پاره ازین کتاب میآوریم :

از شرح خلافت عمر بن عبدالعزیز

در آن دم که شد میر آن پاکزاد	درم داشت یکسر بدرویش داد
زنش دخت عبدالملک بد یقین	زنی بود بردانش و پاکدین
یکی طوق بودش مرصع بزرد	مکمل سراسر به لعل و گهر
چو برگردنش مرد پیرایه دید	نظر کرد گنجی گرانمایه دید
بدو گفت کاین طوق غل بلاست	برون کن که این حق خلق خداست
برون کرد و بوسید و نزدش نهاد	برو نامور آفرین کرد شاد
سوی مخزن آنرا فرستاد باز	هزار آفرین بر چنان سر فراز
بایام او کاردین گشت راست	ازان بهلوی ظلم و فتنه بکاست
کسی را بایام او غم نبود	ازو آب علم و هنر کم نبود (ورق ۲۵)

خروج چنگیز خان

در ایام ناصر شه دادگر	که او بر سر . . . بود سر
بچین اندرون فتنها شد پدید	یکی خان دران بوم و بر ، سر کشید
که چنگیز بد نامبرده بنام	بگویم کنون تا بدانی تمام
مقامیست اندر دیار تتر	که طوغاج کرده نام دیار
بطول و بمرضش زششماه راه	فزونتر برو بوم آن جایگاه

میان اندرون آبهای روان
به پیرامنش کوههای بزرگ
در آن بوم و بر راهها بسته بود
نمودی در آن بوم بر باد راه
بهر بخش خانی سرافراز بود
زمستان بجائی شدندی دلیر
شدندی بفصل تموز آشکار

که از دیدنش تازه گردد روان
در آن کوهها... و گفتار و گرگ
بهم کوهها نیز پیوسته بود
نرفتی زیگانه آنجا سیاه
بردی فروتر ز چرخ کبود
که بودی هوای خوش و گرمسیر
بجائی که بودی هواسازگار... (ورق ۱۲۳)

سلطنت محمود بن سبکتگین

جوانبخت شاه جهانگیر شد
بهندوستان آتش اندر نهاد
در آن بوم و برزن ، شه انجمن
خداوند با او کرامات کرد
اثرهای آن کامران بی‌مراسم
بزرگان که اسب سخن تاختند
چو خواهی اثرهای آن شهریار
ابونصر مشکانی (۱) پر هنر
ز کردار او دفتری ساختست
کتایبست از ده مجلد فزون
ابوالفضل بیهقی (۲) نامدار
یکی دفتر اونیز کرده است راست
کریم جهان بود محمود شاه
بایام او شاعران بوده اند
شنیدی ز راه کرم پروری
بوقتی که در مدح او راه کرد
بسالی شنیدم ز مردی امین

چو با دانش و رای و تدبیر شد
بت و برهن را بهم بر نهاد
نه بت ماند بر پای و نه برهن
ز گفتن فزون شد کرامات مرد
ز خورشید رخشنده روشتر است
کتبها ز کارش بسی ساختند
یمینی عتبی بخوان چند بار
که پر علم و دانش بد و نامور
چو آب زر آن را بیرداختست
درو فتح و کردار آن ذوفنون
کچون او نیاید بصد روزگار
همه کار و کردار آن یادداشت
ورا مدح خوان تبرو خورشیدوماه
که گوی ازمه و مهر بر بوده اند
سخنهای آن شاه با عنصری
دهانش پراز جوهر آن شاه کرد
که آن شاه سردار روی زمین

(۱) اصل : مشکانی که در زیر سین دو نقطه گذاشته و در بادی نظر میکانی خوانده میشود که فکر انسان را بکلمه میکالی دوره غزنوی میبرد ، ولی بدون شهت تصحیف کاتب است ، و کلمه صحیح (مشکانی) است ، و مقصد از آن ابونصر مشکان صاحب دیوان رسالت و منشی معروف دوره سلطان محمود و مسعود باشد که استاد ابوالفضل بیهقی بود ، و ثعالبی در تنمۃ الیتمه (ج ۲ ص ۶۲) گوید که مشکان نام پدر اوست ، و محمد عوفی در جوامع الحکایات کتاب وی را بنام (مقامات بونصر) یاد میکند . راجع باین کتاب تصریح زجاجی که زیاد از ده جلد است ، و دران کارو کردار محمود را بیان کرده ، قابل یادداشت فضلاست ، و اظهار شک و تردید مرحوم بهار را که این کتاب تألیف خود بونصر بود ، یا بیهقی اقوال و داستانهای استادرا دران فراهم آورده بود (ص ۶۷ جلد ۲ سبک‌شناسی) تقریباً ازین میبرد ، زیرا زجاجی آنرا دفتری مبشمارد ده جلد که ساخته بونصر است ، و شاید زجاجی آنرا دیده بود ، و این شهادتست ، که بعد از دو قرن درباره آن کتاب داده شده ، و پرده تاریکی را قدری از روی آن کتاب دور میسازد . (۲) دراصل : ابوالفضل بیضای نامدار .